



رهائی

سال اول شماره ۴۱
سه شنبه ۳۱ تیرماه ۱۳۵۹
بهاء ۲۰ ریال

در این شماره :

● "انقلاب سوم"

خرده بورژوازی و تصرف کامل قدرت

● برخوردی به تفکر و مشی سازمان

چریکهای فدائی خلق (۵)

انترناسیونالیسم پرولتری یا وابستگی؟

● جلوه‌های از سیاست ضد کارگری رژیم

گزارشی از سیمان ری

● کمیسیون سه جانبه (۲)

نهاد برنامه ریز امپریالیسم

● مرکز اسناد ملی : "سازمان اطلاعات" جمهوری اسلامی

“انقلاب سوم”

خرده‌بورژوازی و تصرف کامل قدرت

پیام امام

اما علاوه بر آنکه پیام اخیر امام نشان از همسویی و همفکری او با حزب جمهوری اسلامی و کوشش او در جهت یکدست شدن نسبی قدرت بسود جناح خرده‌بورژوازی حاکم‌دارد همچنین نشانه‌ای است از وضع بحران عمومی کشور و چشم اندازی که در مقابل نیروهای سیاسی گشوده شده است. اما در این پیام از گذشته انتقاد میکند و چنان وانمود مینماید که بخاطر بی تجربگی و عدم آگاهی “روحانیت” از امور سیاسی، مجبور به انتصاب دولت موقت شده است. او براحتی سعی دارد تا بر یکی از نکات “تاریک” از هم پاشیده شدن دولت آریا مهری و ایجاد جمهوری اسلامی هاله‌ای از جهالت مقدس “روحانیت” بپوشاند. خمینی بر آنست که انتصاب دولت را یک خطا و نه یک اجبار توصیف نماید. اما واقعیت اینست که او مجبور باین “خطا” بود، و میبایست بجای “جوانان انقلابی” دست‌بدا مان پیران سیاست و در رأس آنها آقای بازرگان شود.

اینکه بازرگان در ردیف سلطنت‌طلبان بوده است بر هیچکس منجمله امام و رهبر و فقیه جامع الشرائط پوشیده نبود، داستان نهضت آزادی و اعتراضش با حتی جبهه ملی دوم آشکارتر از آن بود که امام و اطرافیان از آن مطلع نباشند. مدافعات “قهرمانه” اشان در مقابل دادگاه نظامی، نامه‌های مودبانه‌شان خدمت “شاهنشاه آریا مهر” و موافقت‌های اصولیشان با طرفداری از قانون اساسی مسالمت‌آمیز پنهانی نبود. اینها را خمینی و اطرافیان‌ش میدانستند و با این آگاهی بازرگان را کاندیدای شورای انقلاب در دوره قبل از قیام نمودند. او بدین سمت منصوب شد نه بدین خاطر که امام به خطا رفت، بلکه پیش از هر چیز باین دلیل که نقش وی در ملاقات و مذاکرات بهشتی - بازرگان با ارتش - هویزر تعیین‌کننده بود. این تنها بازرگان و نهضت آزادی بود که میتواند بمشابهی پلیسی بیین دولت شاهنشاهی و جمهوری اسلامی مورد استفاده قرارگیرد. بازرگان از آنجهت به میدان مذاکره روانه شد که بتواند از فروپاشی ارتش جلوگیری نماید و در برنامهریزی گذار مسالمت‌آمیز از نظام شاهنشاهی بنظام جمهوری اسلامی شرکت فعال داشته باشد. این انتصاب بدین دلیل نبود که او آدم متدینی بود و پیرو خط امام، بلکه از آنجهت بود که او معرف آن منافع سیاسی و اقتصادی (بخش خصوصی) در ایران بود که میتواند ضمانت اجتماعی برای

با تمویب متن موقت آئین نامه‌ی داخلی مجلس شورا و انتخاب رفسنجانی به سمت ریاست مجلس با ۱۴۶ رای، دولت جمهوری اسلامی ظاهرا گام نهائی را در راه “تثبیت” برداشت. و این “تثبیت” با سخنان شفا بخش “امام امت” در مورد ترکیب و وظائف دولت “منتخب” آئینده به نهایت خود نزدیک گردید.

اما این “تثبیت” ظاهری نمیتوانست بآدر هم شکستن مواضع قدرت توسط جناح رقیب و متولفین طبیعی آنان همراه نباشد. حملات پی در پی روحانیت ارتجاعی که تحت‌الوای انقلاب اداری آغاز گردید و سپس به بیانه‌ی “توطئه‌ی کودتا” - به تمفیهای ارتش ارتجاعی دامن زد، طبیعتا حاصلی جز تضعیف جناح بنی صدر در بازی قدرت نداشت. این حملات، بعنوان چاشنی، ابتدا مجاهدین را مورد هدف قرار داده و سپس به یورش علیه “ملی‌گراشی” و اساسا هر آنچه که سلطه‌ی بلامنازع روحانیت را مورد “تهدید” قرار میداد، تبدیل شد. روحانیت با “فراست” و “کیاست” دریافته است که تنها راه ایفاء سلطه‌ی بلامنازعش درهم کوبیدن تمام آن چیزهایی است که هر کدام بنوبه‌ی خویش سدی در مقابل ترکنازی بی‌امان آنان میباشند.

اما آنچه که در تغییر و تحولات اخیر سیاسی کشور بخوبی نمایان گردید، همانا همسویی و همفکری “رهبر” با حزب جمهوری اسلامی است. امام مافوق تضادها، امامی که بکروز از اختلافات درونی هیئت حاکمه گله میکشید، و روز دیگر پسرش اعلام میکند که او تنها است، با بیانات “مششعانه‌اش” نشان داد که نه فقط تنها نیست و نه فقط از اعمال سوء اطرافیان‌ش گله مند نیست بلکه خود در بوجود آوردن و کارگردانی مضحکه‌ای سیاسی که امروز بنام “انقلاب” های متعدد به خورد مردم داده میشود دست بسالا را دارد.

“امام تنها” زمانی سخن به عذرخواهی از مردم میگفت که با افشای نوار آیت‌بسیاری از مردم به روحانیت بدین شده‌اند و او که ظاهرا خاطره‌ی مبارکش از متن نوار مکدر شده بود خود با جار و جنجال و حادثه‌سازی به اجرای نقشه‌های بیان شده در همان نوار میپردازد. او درست زمانی دولت موقت و دولت فعلی را مورد سرزنش قرار میدهد که جناح متولف با بورژوازی در فکر تسخیر مراکز قدرت در مجلس و دولت آئینده است، و میباید نور چشمان فرنگ رفته‌اش را آنچنان بکوبد که حزب جمهوری اسلامی یکه‌تاز میدان قدرت شود.

این گذار مسالمت آمیز فراهم نماید. او بعنوان مجری این برنامه و بمناسبتی محل تلاقی منافع ارتش، روحانیت، هوپزر، به سمت نخست وزیر موقت منصوب شد.

اما حوادث پیش بینی نشده، و قیام پر شکوه مردم، اولین و نه آخرین محاسبات حاکمان جدید را بر هم زد. آنچه که بازرگان مشغول اجرای آن بود- سازش با ارتش- در اثر هوشیاری و آگاهی مردم بعکس آن یعنی از هم پاشیده شدن نسبی ارتش تبدیل گردید، و هنوز هواپیمای آقای هوپزر از خاک ایران خارج شده بود که دژ مستحکم ارتجاع آریا مهری توسط مردم قهرمان میهنمان فتح شد. اما از آن پس نیز بوجود این مولف غربی در بارگاه جمهوری اسلامی نیاز بود. خرده بورژوازی بی برنامه وی- سامان، روحانیتی که تا بدان روز جز عقد صیغه، و رتق و فتسق امور بهم امام بکار مهمی همت نگماشته بود محتاج باین سیاستمداران گام بگام بود. آنها شریک در رهبری، شریک در سازشهای پنهانی و اکنون شریک در قدرت بودند. به ارتش باقیمانده، به فرماندهان آریا مهری، و ادارات دولتی، و به طاغوتیان تازه مسلمان شده احتیاج بود تا اسلام و نهادهای "انقلابی" پای گیرند و تا دستگاههای عربی و طویل سرکوبگر خاص روحانیت (سپاه پاسداران، کمیته‌ها، دادگاههای انقلاب...) بتوانند خود را در مقابل بدیل‌های بورژوازی وارد صحنه سیاست نمایند. خمینی بعد بریت بازرگان بورژوا و بازرگان به پایده تسوده خمینی (خرده بورژوازی) نیاز داشت. این ائتلاف نامقدس نتیجه طبیعی فعل و انفعالات سیاسی دوران قبل و بعد از قیام بود، و بمنحصر آنکه نهادهای "انقلابی" پا گرفتند دیگر بوجود این مولف احتیاجی نبود و آقای خمینی که روزگاری میخواست پشت سر آقای بازرگان نماز بخواند حمله باو را آغاز کرد. بازرگان و بازرگانها نقش تاریخی شان را در مورد برقراری "اسلام مکتبی" بازی کرده بودند و دیگر بوجودشان نیازی نبود.

خمینی اما از خطای دیگری نام نمیبرد، او بر آشفته است که چرا در گذشته و در همان روزها به خفه کشیدن گروهها اقدام نکرده است. اما او در اینجا نیز متواضعاً خلاف واقع سخن میگوید. او نه تنها در آن زمان قدرت سرکوب نیروهای انقلابی را نداشت، بلکه امروز نیز که بیکه تسلط میدان شده است، چنین قدرتی را ندارد. این درست است که خمینی بعنوان "رهبر" مبارزات از جانب بسیاری پذیرفته شده بود، اما این نیز درست است که مردمی که خود شاهد رویدادها و حوادث روزهای قیام بودند، کسانی که همفراپیها را بلندگو بدست در میادین شهر هنگام دعوت به ترک محاصره و گروههای "منافق و ملحد" و "ضد انقلابی" را مسلح در سنگرها دیده بودند نه میخواستند و نه میگذاشتند که آقای خمینی به خفه کردن گروهها بپردازد. آقای خمینی در آنروزها نه قدرت و نه وسیله‌ای برای اجرای اینگونه خفه کردنها را داشت. ایران بعد از قیام

ایرانی که بخون هزاران شهید آزادیهای دموکراتیک را تجربه مینمود اجازه چنین اعمال و حتی اطهائی از این دست را باقای خمینی نمیداد.

اما این تنها مطلب غیرواقعی نیست، وی در مورد مصدق نیز واقعیت را دگرگونه جلوه میدهد. او بزعم خود میخواهد ناسیونالیسم و ملی گراشی را بگوید، و میخواهد سرزمین اسلام را از کفار ملی گرا پاک کند و نتیجتاً مصدق را مورد حمله قرار میدهد. او وقیحانه مصدق را متهم به حمله به مدرسه فیضیه قم میکند. آقای حائری را نیز بعنوان "شاهد" معرفی میکند. خمینی تمام مصایب روز را از ملی گراشی میدانند. اینکه آقای خمینی چرا و چگونه "ناگهان" حمله به مصدق را آغاز میکند نه تنها تعجب آور نیست، بلکه کاملاً طبیعی نیز هست. کوبیدن مصدق همان داستان کهنه‌ی مشروعیت و مشروطیت، و همان قصه قدیمی کاشانی و مصدق است. آقای خمینی از همان شهپوری میدمد که شیخ فضل الله نوری و آیت الله نوری و آیت الله کاشانی ناله‌های خود را سر داده بودند. خمینی نیک میدانند که حمله به مدرسه فیضیه نه در زمان نخست وزیری مصدق بل در زمان امارت مصدق انجام گرفته است ولی بناچار و برای آنکه، خط شیخ فضل الله نوری را به تمام برسانند مانند کاشانی فریاد بر میدارد که "بروند کم شوند اینها".

اگر آنتونی ایدن میدانست که ادامه دهندگان راه جنت مکان کاشانی اینچنین مصدق را مورد حمله قرار خواهند داد بیشک میتواندست اعتبارات بیشتری برای "سفارت فخریه" دولت انگلستان" در ایران از پارلمان انگلیس اخذ نماید، و با آرامش بیشتری بخواب ابدی فرو رود. آری آیت الله خمینی میدانند چرا باید به مصدق حمله نماید و چرا باید در آستانه‌ی شب سالگرد ۳۰ تیر اینچنین اراجیفی را بهم بیافند.

با اینحال خمینی در پیامش حرف تازه‌ای ندارد، او آنچه را که در گذشته بصورت پراکنده میگفته است یکجا و بصورت بسیار بارزی ابراز میدارد. او آگاهانه از قتل عام بنی قریظه در حضور حضرت محمد سخن میگوید و باز آگاهانه از خلخال جلا و حد شرعی دفاع میکند. او به تجربه دریافته است که راه دیگری در مقابلش قرار ندارد. آخوندها اگر در همه چیز بی استعداد باشند در شناختن سلوک و طریقت مردم بی استعداد نیستند. آقای خمینی خوب میدانند که همیشه نمیتوان با حاد سازی مردم را سرگرم کرد. او خوب میدانند که جمهوری نتوانسته کوچکترین تغییری در وضع اجتماعی مردم ایجاد کند و حتی رفاه مردم را در اجتماعاتش تبدیل به فقر اجتماعی شده است و بناچار تنها دلیل وجودیش را در "اسلامی کردن" کشور میبیند. او از قتل عام بنی قریظه دم میزند زیرا میدانند که اسلام او نیز مجبور به متوسل شدن به همانگونه فرمانهای الهی است، و از این رو تنها راه ادامه‌ی حفظ قدرت را متوسل شدن به شیوه‌های سرداران صدر

بقیه در صفحه ۷

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

برخوردی به تفکر و مشی سازمان چریکهای فدائی خلق (۵)

انترناسیونالیسم پرولتری یا وابستگی؟

در تبیین علل راست روی سازمان چریکهای فدائی خلق و ضربات دهشتناکی که از این طریق به جنبش انقلابی ایران وارد آمد، در شماره‌های گذشته مطالبی عنوان کردیم و رابطه‌ی آنها با تفکر و بینش حاکم بر سازمان و نیز تاریخچه‌ی تحولات سازمان نشان دادیم. در این شماره به یکی از اساسی‌ترین - و شاید اساسی‌ترین - علل سیاسی آن میپردازیم گر چه طبیعی است که پیدایش این علت نیز بی ارتباط با مسائل بینشی و طبقاتی نیست.

یکی از شیوه‌هایی که همواره جهت فریب دادن و منحرف کردن اذهان ساده‌انگار مرسوم بوده، قرار دادن یا قرار گرفتن مخاطب در مقابل بدیلهای کذابی - و بهتراست بگوئیم مخممه - بوده است. در تفکر متافیزیکی و مکانیکی که همواره "ساده‌تر از تفکر دیالکتیکی است همواره چنین تصور میشود که میان راههای بظاهر موجود باید یکی انتخاب شود. گفته میشود باید از "واقعیت" حرکت کرد و واقعیت در این اذهان آنچیزی است که مشهود است و نه آنچه که در حال شدن است. پویایی و پدیدارگری خلافت و آفرینندگی در این شیوه‌ی تفکر معادل ماجراجوشی و توهم‌زدگی است. "با این و با آن، و هر چیزی بجایند و شراست". درس اول در بررسی متافیزیک. درسی که کمتر آموخته شده است.

ابتدال چنین طرز تفکری هنگامی مضاعف میشود که با اصطلاح انترناتیوهای موجود نیز انترناتیوهای کذابی باشد. در این حال سرگردانی و گمراهی، از چپ حرکت کردن و سر از راست در آوردن، در ذهن خواهان کمونیسم بودن و در عمل از فاشیسم دفاع کردن، اجتناب ناپذیر است. در تفکر و مشی سفاک هر دو نوع این ابتدال را مشاهده میکنیم.

نوع اول یعنی محدود ماندن و محدود کردن خود به انتخاب میان بدیلهای موجود در تلاشهای تراژیک و نوسانی این سازمان در جستجوی رهبر برای "مبارزه ملی و فدا امپریالیستی خلق ایران" مشهور شد. این امر از آنجا که در گذشته مورد بحث قرار گرفته است نیازی به توضیح ندارد. خلاصه آنکه از این دیدگاه چون باید از میان جناحهای قدرت یکی را انتخاب کرد - چون گویا "واقعیت" چنین حکم میکند - لاجرم گاه "حکومت ملی آقای بازرگان"

مورد دفاع قرار میگیرد و گاه "ارتجاع قشری" آقایی بهشتی!! بالاخره با باید از لیبرال دفاع کرد یا از مرتجع. با سگ زرد و یا سفال. این ابتدال همانطور که گفته شد در نهایت وضوح عیان شد و ما با کمیکه هنوز هم آنرا نفهمیده است سخنی نداریم. آنکه ناموخت از گذشت روزگار...

اما نوع دوم یعنی ابتدال مضاعف زمانی است که انترناتیوهای موجود خود توهمی و یا کذابانه باشند و "انتخاب" میان چنین شقوقی نه تنها ضروری بلکه تعیین کننده تلقی شود. این امر در رابطه با تفکر سفاک در مورد انتخاب بین شوروی و آمریکا به بهترین وجهی نمودار میشود.

مقدمتا باید گفت که اراده‌ی مسئله باین شکل نه با سفاک آغاز شده است و نه بآن محدود میماند. در ایران حزب خاشن توده بنا بر ما موریتی که داشت و بنا بر ماهیت طبقاتی و انحرافات اساسی حاکم بر بینش و سیاست، زمانی مبلغ هم غرب و هم شرق (آنطرف سکه جمهوری اسلامی کنونی، نه غربی و نه شرقی) بود و میگفت:

"شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی (انگلیس و شوروی) از ایران اینست که آنها نسبت به منافع مشروع خود در ایران اطمینان حاصل کنند..." (کبا نوری، در مردم برای روشنفکران ۱۲/۵/۱۳۲۴) و امروز بر عکس میگویند که چنین بنمایاند که بین دنیای جهانی باید یکی را انتخاب کرد. در هر دو حالت ماهیت نوکر مناشانه و دنباله‌روانه‌ی حزب توده حکم میکند که تکیه‌گامی خارج از مردم انتخاب شود چون اساس کار اینست که گویا نمیتوان متکی بخود بود.

اما آنچه در این نوشته مد نظر است بررسی زمینه‌ها و علل اجتماعی و روانی دنباله‌روی نیست. مسئله‌ی مورد بحث اینست که چنین نیروهایی چگونه و با توسل به چه شبه استدلالاتی میگویند کسانی را که از نظر شخصیتی از این لحاظ معیوب نیستند بدنبال همین نظر بکشاند و در عمل از آنان بهره‌برداری کنند.

عناصر اصلی این شبه استدلالات به‌قرار زیر است:

- ۱- شوروی یک کشور سوسیالیستی است.
- ۲- انترناسیونالیسم پرولتری باید مقدم بر احساسات میهن پرستانه باشد.
- ۳- در مبارزه با امپریالیسم آمریکا باید بیک نیروی قوی

همان و همطراز بآن متکی بود و گرنه شکست قطعی است .
۲- برای بازسازی کشور پس از انقلاب اجتماعی نیاز به کمک
یک نیروی جهانی است .

در زیر بطور اجمالی باین احکام اشاره میکنیم:

۱- شوروی یک کشور سوسیالیستی است . در نوشته های سفخا
(سازمانی که زمانی چین را بعرض علیین میبرساند وادعا
میکرد از همه بهتر اندیشه ای مائوتسه دون را فهمیده
است) جستجو برای کشف علل این حکم بیفایده است . این
سازمان نه در این مورد و نه در مورد ده ها تغییرسیاست
۱۸۵ درجه ای در رابطه با مسائل دیگر هیچگاه زحمت
توضیح و حتی توجه را بخود نداده است . توده هوادار
مورد نظر رهبری این سازمان باید صرفا آنقدر به "رهبری"
اعتماد داشته باشند که وقتی رهبری در یک جمله اظهار
موضع میکند آنها نیز آنرا بپذیرند . این رابطه که بدتر
از رابطه ای امام با امت است چنان سابقه دار و جاافتاده
است که نه رهبری تصور تغییر آنرا بخود راه میدهد و
نه اکثریت توده ای هوادار زحمت به مصادف طلبیدن آنرا . و
هر دو نیز دلیل "قانع کننده" دارند . از نظر رهبری
"به سرببی درد دستمال نباید بست" . چرا باید توضیح
داد تا در توضیح دچار تناقض و لغزش شد؟ چرا باید
هواداران را بر رو کرد که در اظهار مواضع رهبری شک
کنند . ما رهبری - انسانهای دلبر و رزینده ای هستیم که
احیانا بزندان هم افتاده ایم و مقاومت هم کرده ایم .
چه دلیلی بالاتر از این برای اثبات صدق ادعای مسال
وقتی ما میگوئیم شوروی سوسیالیست است پس هست . کسی
که قبول ندارد یا تروتسکیست است یا آنارشیست (بگذریم
از اینکه تروتسکیستها هم معتقدند شوروی سوسیالیستی
است - اما سوسیالیستی منحرف) - آن رهبری که بدون
اطلاع اعضاء سازمان با راسپوتین هم وارد معامله میشود
قطعا حق دارد باین نتیجه برسد که شوروی هم سوسیالیست
است . دخالت در معقولات در حد رهبری است . رابطه ای
"رهبری وتوده" هرگز نباید مورد سؤال قرار گیرد .
و "هواداران" نیز - در حقیقت آن بخشی از هواداران
که حکم رهبری برایش "قانع کننده" است - شایسته ای
برخوردی بهتر از این (در این سیستم تفکر) نیست .
بیله دیک و بیله چفندر .
بنابراین همانطور که گفته شد ما نمیتوانیم با سفخا
بر سر این مسئله جدل کنیم . جدل با کدام استدلال ؟
لاجرم باید با نیروهائی که همین حکم را باشبه استدلال
ارائه میدهند جدل کرد و نشان داد که اینان یک کلام
حرف درست در این مورد ندارند . در این ارتباط ما
مطالبی در مورد نوشته های راه کارگر در شماره های
گذشته ای رهایی نگاشته ایم و خوانندگان را بآن ارجاع
میدیم . در این نوشته نشان داده ایم که حمله ای اینان
به رویزیونیسم خروشچی و پرژنفی صرفا استتاری است
برای اراده ای همان نظرات در پوشش مارکسیسم لنینیسم .

نیرویی که معتقد است همه رهبران حزب و دولت شوروی
پس از استالین رویزیونیست بوده اند ولی رویزیونیسم
براین جامعه حاکم نیست . و این کشور ناشأ سوسیالیسم را
تکامل و اعتلا میبخشد . به نیروی گرداننده ای مافسوق
حزب و دولت اعتقاد دارد که البته بجز ذات پاریتعالی
کسی با چیزی نمیتواند باشد . بهرحال همانطور که گفته
شد برای جلوگیری از اطالهی کلام خوانندگان را بینه
رهایی های گذشته ارجاع میدهیم تا خود تفاوت کنند .

۲- انترناسیونالیسم پرولتری باید مقدم بر احساسات میهن
پرستانه باشد . ما در این نکته نه تنها تردیدی نداریم
بلکه همانطور که مریخا در دفتر "استالینیم" تبادل
نظر بین ما زمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد
کمونیستی" ذکر کرده ایم ، معتقدیم که "میهن پرستی" در
غالب موارد اسم رمز ناسیونالیسم و ملی گرایی است و
چه بما جنایتها که تحت این نام نشده است . ما همیشه
وهمواره در ارتباط با روابط نیروهای پرولتری به اصل
انترناسیونالیسم معتقدیم ولی در اینجا نیز بنظر میرسد
که مسئله همان داستان "عرض میکنیم" باشد . مسئله
اینست که ابتدا باید ثابت کرد با نیروهای پرولتری
طرف هستیم و بعد از "انترناسیونالیسم" دم بزنیم .
مسئله اینست که اول باید ثابت کرد شوروی جامعه ای با
حکومت پرولتری است و مثلا سفخا نیز نیروی پرولتری
است و بعد اساسا وارد این بحث شد که این رابطه چگونه
باید باشد . سفخا کجا چنین احکامی را ثابت کرده
است ؟ در مقابل مدها دلیلی که علیه مناسبات درونی و
بیرونی جامعه شوروی اقامه شده است سفخا کدام توضیحی
را داده است ؟ کجا اساسا زحمت جواب دادن بخود را
داده است ؟ اینها هم غیبی است و در ضمیر "رهبری"
پنهان است . اما برای جنبش چه همه معماست . سفخا
مانند تازه از راه رسیده ای که گویا اساسا نمیداند
این مسئله مورد جدل است حکم منسوخ مطرودی را بیا
"نفس تازه" و بقول "رفقای" حزب توده با خون تازه
تکوار میکند!

ما از بحث در مورد میزان "پرولتری" بودن سفخا
میگذریم چه در شماره های قبل با تحلیل بینش آنها نشان
داده ایم که اگر بینش پرولتری چنین باشد امیدواریم
هرگز مایه اش را بر سر هیچ تنابنده ای نگسترانند .
همینقدر میگوئیم که سفخا هم با فروتنی تمام خود را
بعد یک حزب پرولتری ارتقاء میدهد و هم شوروی را ، و بعد
از "ضرورت" ناشی از دو حکم بی پایه سخن میگوید . از
انترناسیونالیسم پرولتری .

با اینحال فرض کنیم که این احکام بی پایه ، بسیار هم
مستحکم هستند در اینحال طرح این سؤال ناگزیر است
که آیا مراد سفخا از این رابطه ، چیزی شبیه رابطه ای
شوروی و رومانی ، شوروی و مجارستان ، شوروی و چکوسلواکی
شوروی و بلغارستان و ... است ؟

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

آیا این چیزی است که سچفا میکوشد به خلقهای ایران تحمیل کند؟ جالب اینجاست که کسی فی المثل از رابطه ی بلغارستان و مجارستان سخن نمیگوید. اینها هم از طریق برادر بزرگ - شوروی - بهم مربوطند. هیچ چیزی بدون میانجی و دلال نیست. حال چرا انترناسیونالیسم پرولتری نوع سچفا میکوشد رابطه ی انترناسیونالیستی را اول بین ایران و مجارستان برقرار کند و یکبار هم که شده لااقل بصورت ظاهر نخواهند از کانال یک "ابر قدرت" عبور کنند. چرا نباید این ارتباط بین سچفا و حزب کمونیست فرانسه اعتلا یابد و چرا...؟ ایراد البته اینست که اینها نیز همه بهمان درد سچفا مبتلا هستند. انترناسیونالیسم یعنی تنظیم حرکت از طریق شوروی. وقتی همه به شوروی متصل شدیم در حقیقت همه به هم مربوطیم. گیرم دست دوم، اشکالی ندارد. انترنا - سیونالیسم دست دوم هم بهتر از هیچ است!

بهر رو، این نوع انترناسیونالیسم در عمل بمناسای ارتباط و تبعیت از شوروی است. قدیمیها میگفتند روسفیل بودن. این واژه بار ارتجاعی دارد و مورد نظر ما نیست ولی بهر رو گویاست.

ملاحظه میکنیم که تحت لوای ارجحیت الزامات انترنا - سیونالیستی بر میهن پرستی بکدام جهت میرویم؟ و بنا براین آیا جای این سؤال باقی نیست که چرا ارجحیت الزامات میهن پرستی شوروی بر ایرانی که از طرف حزب توده صریح تر عنوان میشود، اینهمه توسط سچفا در هاله ی تقدیس پیچانده میشود؟ و آیا ملاحظه میکنیم که این میهن پرستی چیزی بجزنا سیونالیسم آنهاست سیونالیسم یک جامعه ی دیگر نیست؟

۲- ضرورت اشکاء به نیروی قوی در مبارزه با امپریالیسم امریکا - هیچ ذیروحمی دریافت کمک از یک نیروی قوی یا ضعیف دیگر را برای مبارزه با دشمن غیر مجاز نمیبیند. اما این نیز حقیقت دارد که هیچ دیشعوری با این خاطر پذیرش یک یوغ جدید را بخاطر پاره کردن یک یوغ دیگر نمیپذیرد. بنا براین در اینجا بحث در ضرورت دریافت کمک نیست. بحث در کشف علت "کمک دادن" است. نیروی کمک دهنده لااقل باید یکبار ثابت کرده باشد که ریسمانی بسه دنباله ی کمکهایش نبسته است. کمکهای شوروی برای جریانهای انقلابی را در کجای دنیا میتوان چنین انگاشت؟

حزب توده میگوید ویتنام را و سچفا نیز قطعاً چنین موردی را در نظر دارد. اما در رابطه با این مورد که لااقل بصورت ظاهر از موارد دیگر متمایز است طرح یک سؤال بی فایده نیست و آن اینست که در انقلاب ویتنام چین نیز سهم خود مددکار بود و این در حالی بود که چین و شوروی خصمانه ترین روابط را با هم داشتند. آیا میتوان از دو موضع انترناسیونالیستی خصمانه به یک انقلاب واحد کمک کرد؟ حداقل اینست که گفته شود هر دو و لااقل یکی از این کمکها انترناسیونالیستی نبوده است. در این صورت باید پرسیده شود چه دلیلی

در دست است که کمک شوروی و نه چین انترناسیونالیستی بوده است؟ چرا نباید باور کرد که این دو قدرت بر پایه ی منافع خود و گسترش دامنه ی نفوذ خود به ویتنام کمک میکرده اند و نه بر پایه ی انترناسیونالیسم؟ آیا سرنوشت کنونی ویتنام دلیلی بر این امر نیست که کمکهای شوروی بدون ریسمان در انتهای آن نبوده است؟ آیا وضع داخلی ویتنام و مواضع جهانی آن هشداری برای کمونیست ها نیست؟ آیا از یاد رفته است سخن چند هفته پیش نماینده ی رئیس جمهور ویتنام در تهران که مدعی بود آیت الله خمینی با اندازه ی هوشی مین در ویتنام محبوب است؟! (چقدر آیت الله خمینی و هوشی مین از این تشبیه خرسند هستند بماند برای بعد!)

و ما در مقابل نه یک مورد استثنائی بلکه موارد متعددی را میتوانیم نشان دهیم که یک انقلاب بدون دریا فست کمک از شوروی - و علی رغم شوروی - در محدوده ی اهداف ارائه شده توسط انقلابیون پیروز شده است نیکاراگوئه و زیمبابوه نمونه های اخیر آنست. کوبا نمونه ی دیروز آن بود.

۴- نیاز به کمک جهانی برای بازسازی پس از انقلاب - این نکته شاید قابل تعمق ترین نکته باشد، بخصوص برای کسانی مانند ما که به برقراری سوسیالیسم در یک کشور باور ندارند. ما چنانچه مکرراً گفته ایم وقوع یا شروع انقلاب سوسیالیستی را در یک کشور ممکن میدانیم ولی استقرار کامل روابط سوسیالیستی را بدون وقوع انقلاب جهانی غیر میسر می شماریم و دلائل خود را در همان جزوه "استالینیس، تبادل نظربین سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی" ارائه داده ایم. یکی از این دلائل - و نه مهمترین آن - مسئله ی نیازهای تکنیکی جامعه ی انقلابی است. و این ظاهراً چیزی است که بطور رسمی و غیر رسمی توسط طرفداران شوروی عنوان میشود. "رفقا! پس از انقلاب ما برای ساختن کشور نیاز به کارخانه و... داریم. امریکا و غرب ما را در محاصره خواهند گرفت. تنها راه نجات توسل به شوروی است."

اینجاست که "عقل سلیم" "رفقا" مورد خطاب قرار میگیرد. و بدون تردید در محدوده ی "عقل سلیم" جوابی برای آن نیست. اما "رفقا" اگر درسهای اولیه ی ماتریالیسم دیالکتیک را فرا گرفته باشند میدانند که "عقل سلیم" قاضی امینی نیست. عقل سلیم برای بعضی ها ممکن است حکم کند که در مبارزه با ارتجاع مذهبی میتوان با بختیار متحد شد و بعد حساب او را رسید. عقل سلیم ممکن است بگوید در مبارزه با امریکا میتوان به انگلیس و یا حزب جمهوری اسلامی متوسل شد. عقل سلیم ممکن است بگوید نمیشود با همه در افتاد بالاخره یا بنی صدر و یا یهشتی را باید انتخاب کرد. اینها احکام عقل سلیم اند. و اینها "از قضا" (۱) هم ارتجاعیند.

ما به عقل سلیم داران میگوئیم که رفقا! از حالا با این جثه ی نحیف نخواهید مسائل ایران بعد از انقلاب را

انقلاب سوم...

اسلام میبیند. اگر در کشور تحت سلطه‌ی او اسلام هم نباشد دیگر هیچ چیز نیست چون با اعتراف خودش هیچ چیز در این مملکت تغییر نکرده است. خمینی همچنان که در گذشته مجبور بود با مازنها بود، امروز مجبور است که تیغی شمشیر را تیز کند. برای او راه دیگری نمانده است.

دولت مکتبی

شمشیر خمینی در نبرد بعدیش "دولت مکتبی" است، دولتی که بیشک تمامی اعضای آن از دست چین شدگان جامع - شرایط برای این منظور خواهند بود. دولتی که وظیفه‌ی عمده‌اش اسلامی کردن کشور است. دولتی که مجلس، اعضای شورای نگهبان قانون اساسی، قوه قضائیه، سپاه پاسداران و کمیته‌هایش در دست حزب جمهوری اسلامی است. دولت مکتبی آقای خمینی مجبور و موظف است که آنچه را بعنوان دشمن در مقابل خود میبیند، نابود نماید. از هم اکنون بنی صدر و یارانش، بازرگان و دوستانش، و جبهه‌ی ملی از صحنه‌ی سیاسی خارج شده‌اند. این جماعت با اصطلاح لیبرال در مانورهای اخیرشان نشان دادند که تا چه اندازه زبون و بدبخت و بیچاره هستند. آنها نشان دادند که بی شخصیتی تاریخی بورژوازی چگونه در صحنه‌ی سیاست خود را مینمایاند و چگونه در مقابل اولین توپ و تشرها میدان را خالی مینماید. این جماعت اگر خواهند همچنان شریک در قدرت باقی بمانند راهی جز بیعت مجدد با امام و امضای میثاق وحدت دوباره ندارند. نیروهایی که در مقابل قدرت حاکم میتوانند و باید مقاومت کنند نیروهای چپ و مجاهدین هستند. اولی در تشتت بسر میبرد و بخشی از آن با ذره بین در پی آنست که جناح ضد امپریالیست در درون هیئت حاکمه را بیابد و با آن متحد شود، و دومی در پی آنست که حتی - المقدور از نهادهای قانونی پا فرانهند. این بخش از

چپ بدنبال یک متحد طبیعی در درون روحانیت خرده بورژوازیست و مجاهدین مسلمان در پی معجزه‌ای از سوی امام هستند تا بلکه تغییر عقیده بدهد. اما با اینحال چه بخواهند و چه نخواهند شمشیر دودم دولت مکتبی آینه بر فراز سر همنه‌ی آنان در حرکت است.

اپوزیسیون مترقی و انقلابی ایران امروز بطور عینی در مقابل دو راهی قرار دارد: یا باید در مقابل قدرت کرنش کند و شاهد مثله شدن بسیاری از کمونیستها و سایر انقلابیون ایران باشد و یا باید بدور از فرقه‌گرایی و محاسبات و ملاحظات سیاسی نادرست متعدا دست به تمسرح بزند.

رژیم باید بداند جنبشی که از هل من مبارزه طلبی - های شاه بهنگام ایجاد حزب رستاخیز و تهدید همه به زندان و یا تبعید بخارج نهراسیده است از تهدید حزب فراگیر جمهوری اسلامی مبنی بر با اسلامی و یا هیچ (مثل یا رستاخیز یا هیچ) نیز باکی بخود راه نخواهد داد. جنبشی که توپ و تانک محمدرضا شاه و شکنجه‌های ساواک را تجربه کرده باز در مقابل آن ایستادگی خواهد کرد. هر چند محمدرضا شاه رفته است ولی توپ و تانک خود را برای دفاع از نظام سرمایه‌داری بجا گذارده است. رژیم حاکم باید بداند که دوران سرمایه‌داری تاریخی به پایان رسیده است و شبحی بنام کمونیسم در تمام دنیا در حال گشت و گذار است.

اقدامات ضد انقلابی رژیم باید با تعرض انقلابی پاسخ داده شود. باید نشان داد که کرنش و سازش کار بورژواها و فرصت طلبان و تعرض و مبارزه‌ی انقلابی ازان انقلابیون است و برای جلوگیری از تکرار تجارب تلخ در ایران جز راه دوم، راهی نیست. باید به رژیم حاکم نشان داد که تهدیدهای مبنی بر خفه کردن و گم شدن بیجواب نخواهد ماند و اینکاری است که مجموعه‌ی اپوزیسیون انقلابی قادر با انجام آنست.

بخوردی به تفکرو...

حل کنید! راه رفتن را بیاموزید اسب سواری پیشکشتیان. جنبش چپ را باین روز اسفانگیز نیندازید، حرکتی، همتی و تدبیری در اعتلا جنبش چپ کنونی بکنید، آنقدر تفرقه اندازی و فرقه‌گرایی و ندانم‌کاری نکنید، مطمئن باشید که چپ پس از انقلاب بهتر از شما از عهده‌ی جواب به سؤال فوق بر خواهد آمد. ما نیز از هم اکنون جواب شسته و رفته‌ای باین سؤال نداریم با این تفاوت که اساسا طسرح این سؤال را در مرحله‌ی کنونی نه تنها زائد بلکه انحرافی می‌شماریم. ما مطمئن هستیم که چپی که انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی برساند آنقدر درایت و شعور خواهد داشت که بین امکانات مختلف در سطح جهانی از کم ضرتریون آنها استفاده کند. ما و شما برای بسیاری از مسائل بعد از انقلاب از هم اکنون راه چاره روشن و مریحی نداریم ولی آیا تقلب آمیز خواهد بود که وجود آن مسائل

را دلیل نفی ضرورت انقلاب و بی توجیهی برای سیاستهای مماشات گرانه و سازشکارانه‌ی خودکنیم؟ وظیفه‌ی چپ در حال حاضر جواب دادن به نیازهای مبرم و ضروری کنونی است و نه تمسک به مسائلی که بجز توجیه تبعیت و سازشکاری در خدمت هیچ هدفی نیست.

اما بگردیم برای راحتی خیال "رفقا" یک نکته را یادآوری کنیم و آن اینست که برای وابسته و دنباله‌رو شدن هیچ وقت دیر نیست! شوروی از کسی نخواهد رنجید که چرا در آمده‌است. مطمئن باشید که پس از "پیروزی انقلاب" اکسپیر منافع شوروی حکم کند، کمکهایش را بسرعت گسار خواهد داشت! نمونه کوبا را هم برای مثال، شما در نظر آرید که بدون کمک شوروی و علیرغم آن پیروز شد ولی بعد از آن در ایجاد نزدیکترین روابط خلی و واردنیامد. نترسید رفقا! برای کسانی که میخواهند "فردا دیر نیست!"

پایان

جلوهای از سیاست ضد کارگری رژیم

گزارشی از سیمان ری

سولید کارخانه را متوقف کرده است. بعد از این واقعه شورا که حافظ منافع کارکنان بود عملاً منحل شده و وظیفه دفاع از منافع سرمایه‌داران به انجمن اسلامی سپرده شده است. و برای انجام هر چه بهتر اینکار، پاسداران نیز در کارخانه حکومت نظامی برقرار کرده‌اند.

بدنبال این، کارخانه در روز ۳۰ تیر آگهی استخدام کارگر و مهندس در روزنامه‌ها منتشر کرده است و ضمناً یک کمیسیون تحقیق نیز تشکیل داده است که ابتدا به محل زندگی متقاضیان رفته و درباره‌ی وی و عقاید سابقه‌ی وی تحقیق میکنند و بعد از اطمینان وی را استخدام میکنند.

قابل توجه است که همین مدیریتی که اعضای شورا را که "از دل قیام خونین مردم جوشیده" اخراج میکنند، ۵ نفر از کارکنان ساواکی را که در نامه‌ای از طرف سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران معرفی شده بودند (بنامهای شجاع دوست، عرب زاده، ابراهیمی و دو نفر دیگر) همچنان بر سرکار نگهداشته است.

گزارش فوق از سیمان ری، یکبار دیگر ترس و وحشت نظام سرمایه‌داری و عاملین آن چون خسرو بهدین مدیر عامل کارخانه را از شوراها و واقعی کارگران، یعنی شوراها و مدافع کارگران در مقابل استثمار سرمایه‌داران نشان می‌دهد و امثال خسرو بهدین در هر کارخانه‌ای هستند. با نگاهی به موارد ذکر شده توسط شورای کارکنان شرکت سیمان ری راجع به خسرو بهدین کاملاً آشکار میگردد که

که شیرازه‌ی تمامی امور از پاشیده و وظیفه‌ی لسانی مدیریت یعنی برقراری نظم در قسمت‌های مختلف کارخانه توسط خود مدیریت زیر پا گذاشته شده است.

- ۲- مرتب قول میدهد و بخشنا می‌کند ولی عمل نمی‌کند...
- ۳- سرکار خود حاضر نمی‌شود...
- ۴- تمام اختیارات را منسوب بخود نموده...
- ۵- اصل یکمذوچهارم و اصل بیست و ششم و اصل صد و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی را زیر پا گذاشته‌اند.
- ۶- با شورای کارکنان هیچگونه همکاری نمی‌نماید...

۷- دست شورا و کارکنان را از هیئت مدیره‌ی شرکت و مدیریت بطور کلی کوتاه نموده‌اند.

ولی در روز ۲۰ تیر، ۵ نفر (منجمله ۲ تن از اعضای شورا) بجرم اخلاص گری از کارخانه اخراج شدند و جالب توجه اینست که یکی از این ۵ نفر فقط باین دلیل که توسط یک عضو اخراجی شورا معرفی شده بود، اخراج شده است. حکم اخراج این ۵ نفر را نیز ۲ نفر از اعضای انجمن اسلامی، که ناآگاه بر منافع طبقاتی خود نقش چماق سرمایه‌داری را ایفا میکنند، امضا کرده‌اند. همانروز بیست استادکار نیز بهنگام ورود بکارخانه حکم استعفای اجباری خود را از پاسداران جلوی کارخانه دریافت داشته‌اند.

در اعتراض به اقدامات ضد انقلابی فوق، ۱۸۰ نفر از کارگران که اکثری از کارگران متخصص و ماهر هستند به اداره‌ی بیمه رفته و تقاضای باز نشستگی کردند که این اقدام عملاً

سیمان ری یکی از شرکت‌های وابسته به سازمان گسترش و نوسازی صنایع است که دارای حدوداً ۳۰۰ نفر کارگر است و روزانه ۴۰۰ الی ۵۰۰ تن سیمان تولید میکند. دستگاه‌های کارخانه قدیمی بوده و کم‌کم رو به از کار افتادن هستند. در کنار این کارخانه مجتمع جدیدی با ظرفیت ۲۰۰۰ تن در دست ساختمان است. اخیراً در کارخانه شایع است که مدیریت دولتی در نظر دارد از کارخانه‌ی سیمان ری بعنوان گنج سازی استفاده کرده و کارخانه‌ی جدید را بکار بیندازد و به احتمال زیاد با اخراج کارگرانی که بیش از بیست سال سابقه‌ی کار دارند (یعنی اکثریت) کارگران جدید و دلخواه و چشم و گوش بسته، مطیع و صدمه‌درد اسلامی را از بخشهای دیگر سازمان گسترش جایگزین آنها کنند و با کارکنان جدید استخدام کنند.

مدیر عامل شرکت، خسرو بهدین که خود یک سرمایه‌دار است چند ماه قبل باین سمت تعیین شده و در هماهنگی با سیاست رژیم سرمایه‌داری بدشمنی با شورا پرداخته است. البته شورای شرکت که اعضای سابقه‌ی سیاسی علیه رژیم شاه دارند مورد پشتیبانی و حمایت وسیع کارگزارانست تا بحدی که چند ماه قبل زمانیکه طرح طبقه‌بندی مشاغل عنوان شد، تمام کارگران به پیشنهاد شورا بمدت ۵۰ روز از دریافت حقوق خودداری کردند. شورای کارکنان شرکت سیمان ری بعد از کشمکش‌های فراوان با مدیر عامل بالاخره در تاریخ ۷/۴/۵۹ نامه‌ای به بنی صدر نوشت و ۷ مورد تخلفات وی را بشرح زیر توضیح داد:

"۱- نامبرده بهیچوجه حاضر نیست نظم پذیر باشد. تا آنجائی

کمیسیون سه‌جانبه (۲)

نهاد برنامه‌ریز امپریالیسم

نوکته جعفری‌دین

نیکو.

کمیته‌های دیگری که (در کمیسیون) نماینده دارند، شامل (کمیته‌های) زیر هستند:

کوکاکولا، بندیکس، پان آمریکن، آی بی ام، تکراس اینستر-منتز، تراکتور کاترپیلار، هیولت-پاکارد، فبات، سرکا، گذاری تومن در آلمان، لاریناسنته، دانلب، رویال راج-شل، یونیلیور، اتحادیه فدرال صنایع آلمان، میتوبیشی، فولاد نیپون، نیسان موتور، ماتسوشیتا الکترونیک، سونسی، تویوتا، موبیل، مرک و شرکا، اکسون، سی سن - گوین - پونت - ا - موسون، و خطوط هوایی ژاپن.

سازمان‌های ملی و بین‌المللی و موسسات برنامه‌ریزی نیز بخوبی حاکمیتی میشوند:

موسسه بروکینگ، کمیسیون جامعه اروپا، موسسه امور بین‌المللی ایتالیا، بانک توسعه آسیا، کمیته رانسد (RAND)، انجمن سیاست خارجی، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، سازمان عمران و همکاری اقتصادی، موسسه سلطنتی امور بین‌المللی (لندن)، و پیمان عمومی تعرفه و تجارت (G.A.T.T) چند سندیکا و فدراسیون سندیکا‌های "آزاد" هم بطور نمایشی (در کمیسیون) وجود دارند:

فدراسیون آمریکایی کار - کنفدراسیون سازمان‌های صنعتی (AFL-CIO)، فولادگران متحد آمریکا، کارگران متحد اتومبیل سازی، کنفدراسیون اتحادیه‌های مسیحی بلژیکی، اتحادیه فلزکاری آلمان، و فدراسیون سندیکا‌های آلمان. کمیسیون یک اجلاس سالانه دارد؛ ۳۲ عضو هیات اجرایی آن هر ۶ ماه یکبار جلسه دارند. کار کمیسیون عبارت است از تهیه گزارش بوسیله گروه‌های ویژه (Task Force) درباره‌ی موضوعات مورد توجه (سیاست پولی، انرژی، روابط با کشورهای در حال توسعه، تجارت)، که تاکنون ۱۳ تای آنها منتشر شده‌اند؛ تهیه‌ی رسالت، ایراد سخنرانی، مشاوره، و بحث‌هایی میان اعضاء.

آیا کمیسیون سه‌جانبه یک توطئه است؟ نه بیشتر از آنچه که قوانین سرمایه‌داری برای اعمال قدرت خود "توطئه" میکنند. به بیان ساده، و در تائید کارل مارکس، کمیسیون سه‌جانبه هیات اجرایی سرمایه‌ی مالی ماوراء ملی است. همانطور که ریچارد فالک اظهار داشته است:

"چشم‌اندازهای کمیسیون سه‌جانبه را میتوان چشم-

در اوایل ۱۹۷۳، دیوید راکفلر و وردست اوپرزینسکی سازمانی را براه انداختند که امیدوار بودند حافظ منافع ماوراء ملی باشد - کمیسیون سه‌جانبه:

ابتکار کمیسیون کاملاً متعلق به راکفلر بود. طبق نظر جرج فرانکلین دبیر اجرایی کمیسیون، راکفلر "نگران روابط رو به وخامت بین آمریکا، اروپا و ژاپن بود". فرانکلین توضیح میدهد که راکفلر شروع به ارائه‌ی نظریات خود به یک گروه برگزیده کرد:

"... در گروه بیلدربرگ (BILDERBERG) - یک گروه بسیار برجسته‌ی آمریکایی - انگلیسی که مدتی طولانی وجود داشته است - ما یک بلومنتال گفت‌وگو اعتقاد او اوضاع جهانی در شرایط وخیمی هستند و (سوال کرد آیا) یک گروه خصوصی نمیتواند کاری در اینباره انجام دهد؟... در نتیجه دیوید دوباره پیشنهاد خود را مطرح کرد..."

سپس برزینسکی، دوست صمیمی راکفلر دنباله‌ی کار را بدست گرفت و کمیسیون را سازمان داد (۱۱)

همانطور که رابرت مانتینگ بیان کرده است، لیست اعضاء کمیسیون، نزدیک به ۲۰۰ عضو منتخب از سردمداران امپریالیسم مدرن، مثل یک کتاب راهنمای دنیای صنعتی است. اعضاء و مشاورین نزدیک کمیسیون سه‌جانبه از زمان تأسیس آن در ژوئیه ۱۹۷۳ تا زمان حاضر شامل نمایندگان قدرتمندترین بانکها، کمیته‌ها، کانگلو مریتهای مخابراتی و سازمان‌های بین‌المللی دنیا میباشند.

در میان سازندگان افکار (مطبوعات و خبرگزاریها) کمیسیون از منابع سردبیران و مدیران مجله‌ی تایم، لوس - آنجلس تایمز، اکونومیست، لاس‌آلامبا، دی سائیت، تایمز ژاپن، سرویس خبری کیودو، سیاست خارجی، تایمز مالسی، واشنگتن پست، شبکه‌ی سخن پراکنی کلمبیا بهره میبرد. سه‌جانبه‌ی های بانکداری و سرمایه‌گذاری شامل شخصیت‌های اصلی موسسات زیر هستند:

چیس مانهاتان، برادران له‌من، بانک آمریکا، بانک پاریس و کشورهای خارجی، بانک ملی بلژیک، فدراسیون بانکداری آلمان، لویدزلندن، بانک توکیو، بانک سومی تومو، بانک دای - ایچی کانگیو، بانک میتسوبیشی، شرکت مالی هلندینگ (روچیلد)، بانک بین‌المللی بارکلیز، فدراسیون فرانسی شرکت‌های بیمه، بانک ته‌سانوا، بانک فوجی و سپرده‌های

انداز ایدئولوژیکی بحساب آورد که نمایانگر دیدگاه ماوراء ملی کمپانیهای چند ملیتی است که میخواهند سیاستهای منطقه‌ای را زیرمهمیز اهداف اقتصادی غیر منطقه‌ای در آورند. (۱۲)

پیش از آغاز به بررسی نظرات کمیسیون سه جانبه، شاید بجا باشد وقایع سیاسی سالهای اخیر را بیاد آوریم:

چشمگیرترین حادثه‌ی سیاسی پنج سال گذشته مطمئناً واقعه‌ی واترگیت، شکاف برداشتن کل یک دولت، پیوسته بررسی ارتباط مستقیم سرمایه ماوراء ملی با واترگیت از حوصله‌ی این مقاله خارج است، کافی است ذکر کنیم که سرمایه‌داران بین‌المللی، صرفنظر از دخیل بودن یا نبودن در برکناری نیکسون، با کله‌ها شدن او نفسی به راحتی کشیدند. کابینه‌ی فورد بسیار معقولتر بود، گرچه خود را مقید نمیکرد، و انتصاب نلسون راکفلر بعنوان معاون ریاست جمهوری فورد در ۱۹ دسامبر ۱۹۷۴ پایان قطعی و نهایی دوران پر تلاطم ضربه‌های نیکسون و خطر محدودیت‌گرایی جدید را اعلام کرد، چون نلسون راکفلر قاعدتا به برداش دیوید نزدیکتر بود تا به نماینده‌ی ستاره‌کنگره (جرالد فورد). آسودگی و خوشبینی محتاطانه را میتوان در بیانات دیوید خطاب به اتاق بازرگانی جامعه‌ی اروپا در اکتبر ۱۹۷۵ حس کرد:

"من هم مانند شما از بابت تعداد دادخواستهایی که تاکنون بر اساس مقررات علیه‌پرکردن بازرها اجناس ارزان غنشی کننده‌ی قانون بازرگانی ۱۹۷۴ عرضه شده‌اند نگرانم. همچنین من بهمان اندازه هم در مقام یک بازرگان آزاد و هم بعنوان یک مدیر صنعت با نگرانی که در مقابل عمل متقابل بسیار ضربه‌پذیر است، نگران تعداد فراوان آن لوائح طرح شده در کنگره هستم که جلوی جریان سرمایه‌گذاری با این کشور را خواهند گرفت ... بعضی از این لایحه‌ها حمایت‌گرایی محض‌اند و باید در کمیته (رد) شوند ... خوشبختانه، هیچ نشانه‌ای از اینکه این اقدامات ضد بازرگانی از حمایت دولت برخوردار باشند، در دست نیست. بعلاوه، تصمیم کاخ سفید، پس از اندکی تردید، شرکت در کنفرانس اقتصادی سران درپاریس نظر دولت نسبت به بازرگانی را بهتر اثبات میکند." (۱۳)

اما احساس کلی این بود که حزب جمهوریخواه مرده است، و بخصوص با در نظر گرفتن امکان پیروزی رونالد ریگان - مظهر تمام چیزهایی که امپریالیستهای ماوراء ملی کوشیده بودند از میان ببرند. در کنوانسیون (حزب جمهوریخواه) اشارات زیادی دال بر این بود که کمیسیون در صعود شکفت آور جیمی کارتر بقدرت دست داشت.

شواهد بسیاری دال بر این دارد که جاه طلبی کارتر (وی در سال ۱۹۷۲ نامزدی خود را برای ریاست جمهوری اعلام کرد)، منطبق بود با افکار مشابه استراتژیستهای

حول و حوش کمیسیون، که بیشترشان دمکراتهای لیبرال بودند. این (ادعا) بر مبنای این نظریه استوار است که حزب جمهوریخواه واترگیت - زده قطعا در (انتخابات) ۱۹۷۶ بازنده در می‌آید و یک جنوبی جدید روشنفکر میتواندست دموکراتهای در هم ریخته را متحد کرده و از دست راستیهای طرفداران والاس و دست چپهای طرفدار مک‌گاورن نجاتشان دهد. معاون مبارزات انتخاباتی کارتر، پیتر بورن، گفته است:

"دیوید (راکفلر) و زبیک (برژینسکی) هر دو توافق کرده بودند که کارتر سیاستمدار ایده‌آل برای اینکار است." (۱۴)

فراوانی سه جانبه‌ها در دولت کارتر قطعا با این نظریه اعتبار میدهد: سایروس ونس، مایکل بلومنتال، زبیکنیف برژینسکی، ریچارد هالبروک، لئونارد وودکاک، وارن کریستوفر ریچارد گاردنر، هارولد براون، ریچارد کوپر، آندرو یانگ، لوسی بنسون، سول لینویتز، پال وارنک، آنتونی سالومون، الیوت ریچاردسون و هنری اوشن. سه جانبه‌ها تقریباً تمام مقامات مهم را در وزارت‌های خارجه، دفاع و دارایی در دست دارند. و بعلاوه یک قاضی فدرال، رئیس و یک مشاور شورای دفاع ملی، سه سفیر (ژاپن، ایتالیا، و سیار) یک "نماینده‌ی شخصی"، نماینده‌ی ایالات متحده در سازمان ملل، والیته خود رئیس‌جمهور و معاونش.

برنامه‌های سرمایه‌ماوراء ملی برای یک دنیای بهتر

"بهم وابستگی چیز تازه‌ای نیست ... ولی میزان فعلی آن مسلماً (تازه) هست. پدیده‌هایی که نمایانگر اندرکنشهای (INTERACTION) ماوراء مرزها ملی اند طی یک نسل گذشته حتی سریعتر از کل محصول رشد کرده‌اند. مثلاً، بازرگانی میان اقتصادهای مهم، تقریباً ۸٪ در سال افزایش یافته است. در مقابل رشد سالانه‌ی اقتصاد جهانی، تقریباً ۵٪ بوده است. تولید بین‌المللی شرکتهای چند ملیتی ادغام شده حتی از اینهم سریعتر، در حدود ۱۰٪ در سال، افزایش یافته؛ در حال حاضر بیش از یک پنجم تولید صنعتی کشورهای با اقتصاد بازار در کنترل کمپانیهایی است که سرمایه‌گذاری، نقل و انتقالات مالی، استفاده از ظرفیت تولید، سیاست فروش، و غیره خود را بر پایه‌ی ماوراء ملی برنامه‌ریزی میکنند." (۱۵)

این یک بخش از اولین گزارش گروه ویژه‌ی سیاسی سه جانبه بتاريخ اکتبر ۱۹۷۳، واقعیتی را که در پس‌پس‌پس‌پس‌ها و اظهارات برنامه‌ی کمیسیون سه جانبه نهفته است، تأکید میکند. در یک زمینه اقتصاد بین‌المللی که هر روز پیچیده‌تر میشود، واضح است که یک سرمایه‌دار مالی امپریالیست چه

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

راهی را برمیگزینند: (یا اومیبایست با تهاجم، سلطه و قوانین سرمایه‌مالی را بر تمام جهان سرمایه‌داری برقرار کنند، یا خطر زوال "بهم‌وابستگی" اوچ‌گرفتن "ملی‌گرایی" اقتصادی را بپذیرد، که این دومی پایه‌واساس مکانیزم سودآوری از سرمایه‌مالی بین‌المللی - یعنی مرزهای باز در مقابل جریان سرمایه - را بخطر میان‌دازد:

"هدف اصلی آن است که از طریق حمایت از منافعی که (بهم‌وابستگی) برای هر کشور دارد در مقابل تهدیدهای داخلی و خارجی مداوم توسط کسانیکه حاضرند بهای خودمختاری ملی بیشتر را بپردازند، جهان را برای بهم‌وابستگی امن و امان کرد. این کار ممکن است گهگاه مستلزم کند کردن سرعت پیشروی بهم‌وابستگی و محدود کردن برخی جنبه‌های آن باشد. اما در اکثر مواقع مستلزم معهوده کردن دخالت دولتهای ملی در مبادله بین‌المللی کالاهای اقتصادی، و غیر اقتصادی، خواهد بود." (۱۶)

"اولین فهرست چیزهای پر ارزشی که باید حمایت شوند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است. گسترش سرمایه‌گذاری خارجی برخی عوارض نامطلوب را با خود همراه داشته است. کشورهای "میزبان"، بویژه نوسال‌نوسال، گرایش روزافزون نگران‌کننده‌ای دارند به ملی کردن فعالیتهای تجاری خارجی (فعالیت اقتصادی که توسط خارجیا انجام میشود)، یا حداقل اخذ مالیاتهایی نزدیک به نرخهای معقول مالیات دارند. به دلایل واضح، یک محیط امن برای سرمایه‌گذاری خارجی یکی از موارد لازم برای کمیسیون است. بهمین دلیل کمیسیون "قواتین بین‌المللی تازه‌ای بمنظور محدود کردن تلاشهای دولتهای ملی برای تصاحب سهم نامتناسبی از منافع حاصله از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بنفع کشورهای خودشان" پیشنهاد کرده است." (۱۷)

نظرات کمیسیون سه جانبه درباره‌ی سیاست بازرگانی با آنچه در بالا گفته شد مربوطند. این نظرات را میتوان در یک تک‌واژه‌ی آشنا خلاصه کرد: "لیبرالیزه کردن" - کاهش و حذف خودبخود، مستقیم و فزاینده‌ی تعرفه‌های تولیدات صنعتی: (۱۸) اقدامات مشابه و شاید ملایم‌تری، در مورد موانع غیرتعرفه‌ای بازرگانی پیشنهاد میشوند، موانعی مانند: کنترل واردات و صادرات، تشریفات گمرکی گیج‌کننده، سوبسیت، فعالیتهای تبلیغاتی (جنس) آمریکایی بخرید"، و غیره. دلایل واضح و یک‌دستند. تا بحال توفیق اندکی حاصل شده است و فشار برای حمایت گرایبی که شرکتهای فولاد آمریکایی امروزه بدولت وارد میکنند مشکلات بسیاری را که "تجارت آزاد" ماوراء ملی پیش رو دارند، نشان میدهند.

اطلاعات پولی بین‌المللی یکی دیگر از اولویتهای دستور کار ماوراء ملی بود، عمدتاً باین علت که سیستم درآشفته‌ی عظیمی بسر میبرد و این آشفتگی به تقویت نیروهای "ملی‌گرای نوین" کمک میکرد. از نیمه‌ی ۱۹۷۳ اصلاحات پولی منسجم - یا فقدان این اصلاحات - آچار فرانسه‌ی دستگاه ماوراء ملی بود؛ در واقع اولین گزارش نیروی ویژه درباره‌ی این موضوع بود. اگر چه سیاست

پولی هنوز هم مهم است، اما دیگر از اهمیت درجه‌ی اول برخوردار نیست، زیرا ظرف این مدت بسیاری از توصیه‌های کمیسیون (نرخهای انعطاف پذیرار، حذف طلا بعنوان یک وسیله‌ی انتقال پول) در درون صندوق بین‌المللی پول، استفاده‌ی بیشتر از حق برداشت ویژه S.D.R. در صندوق بین‌المللی پول، اصلاحاتی در استفاده از اعتبار کوتاه مدت بمنظور حیران کمبود موازنه‌ی پرداختها) اتخاذ شده‌اند.

شاید جالبترین تحول در برنامه‌های کمیسیون تلاشهای آن برای تسلط بر تلاطمات جهان سوم باشد. یک مثال (در این مورد) مشکل عظیمی بود که انباشت "دلارهای نفتی" توسط کشورهای عضو اوپک ایجاد کرد. چنین انباشت سرمایه‌گذاری استفاده نشده در صندوقهای اوپک (مشکلی) جدی نبود. تلاشهای فراوانی برای برنامه‌هایی در جهت به جریان انداختن مجدد سرمایه بسوی دستگاه سودساز کمپانیهای ماوراء ملی صورت گرفت. یک برنامه‌ی اولیه (در این جهت) برنامه‌ی "پنجره‌ی سوم" بود که از طریق آن کشورهای اوپک از راه بانک جهانی و کمک سوبسیت از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، مبالغ هنگفتی بکشورهای جهان سوم قرض میدادند تا این کشورها بتوانند کالاهای بیشتری از محمولات کمپانیهای ماوراء ملی بخرند:

"یک ابتکار مشترک (کمیسیون) سه جانبه - اوپک که سرمایه‌ی بیشتری برای توسعه فراهم میسازد، به برخی از منافع بلافصل کشورهای (عضو کمیسیون) سه‌جانبه خدمت خواهد کرد. در شرایط رشد راکد و بی‌یکاری فزاینده، مسلماً مفید است که پول از کشورهای اوپک، که نمیتوانند آنرا صرف صادرات کشورهای (عضو کمیسیون) سه جانبه کنند به کشورهای منتقل داده شود که میتوانند آنرا خرج مصارف فوق کنند." (۱۹)

سابقه‌ی تاریخی این پیشنهاد بخصوص نفوذ فراوان کمیسیون را بر اقتصاد و سیاست بین‌المللی نشان میدهد. این پیشنهاد که ابتدا در اوایل سال ۱۹۷۲ توسط گروه ویژه‌ی تصمیمات سیاسی و بین‌المللی بحران انرژی مطرح شد، بعداً در همان سال تصمیمات مشخص‌تر شد و در سپتامبر همان سال با مسئولان بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در میان گذاشته شد. در ژانویه ۱۹۷۵ بانک جهانی خواستار مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی برنامه‌ی "پنجره‌ی سوم" شد؛ در فوریه گزارش نهایی گروه ویژه منتشر شد؛ در ژوئیه ۱۹۷۵ بانک جهانی پیشنهاد را پذیرفت، (و پیشنهاد) اکنون در حال اجرا است، اگر چه بعضی بانکهای تجاری بین‌المللی هم در "باز بگیریان انداختن" موجودی خزانه‌داریهای اوپک بسوی زمین حاصلخیز مالی کشورهای مانند برزیل، مکزیک و مصر نقش مهمی داشته‌اند.

اما این نکته بسرعت آشکار شد که هیچگونه چشمبندی مالی نخواهد توانست مشکل انرژی را کاملاً حل کند، و بنا براین نیروی ویژه خواستار برنامه‌های دراز مدت برای کاهش اتکاء کشورهای سه جانبه بر نفت اوپک شد. پیشنهاد

های آنها اساس برنامه‌ی صرفه‌جویی در انرژی کارتر را تشکیل می‌دهند.

بطور کلی از زمان بحران انرژی، همانگونه که مسائل سلطه‌ی مداوم امپریالیستی بر نومستمرات واضع‌تر شده‌اند، کانون کار کمیسیون سه جانبه هم تغییر یافته و وسیع‌تر شده است. باین ترتیب گزارش‌های تازه‌تر (کمیسیون) سه جانبه به نیاز به "ادغام" کامل دنیای در حال توسعه در سرمایه‌داری جهانی تکیه می‌کنند. این ادغام شکل‌های فراوانی بخود می‌گیرد، از اینکه نومستمرات مجاز باشند ظاهراً در سازمان‌هایی نظیر صندوق بین‌المللی پول قدرت بیشتری داشته باشند، تا آنجا که اقتصادهای نومستمراتی حتی عمیقتر از گذشته به سرمایه‌ی مالی غرب بسته شوند.

دو نمونه‌ی معروف نظریه‌ی سه جانبه در حال اجراء ارتند از سیاست‌بظاهر ست‌تر دولت کارتر در آفریقا از یک طرف، بدهی‌های نجومی بسیاری از کشورهای توسعه نیافته از طرف دیگر. هر دو (اینها) - به درجات مختلف موذیگری - در خدمت این هستند که کشورهای جهان سوم را تشویق و/یا مجبور کنند که در درون محدوده‌ی اقتصادی و سیاسی که قدرتهای امپریالیستی مهمتر تعیین میکنند عمل نمایند.

پیشنهادهای کمیسیون در مورد این مسائل و دیگر مسائل پیچیده و همه جانبه‌اند؛ فقط یک استخوانبندی کلی که در ۱۳ گزارش‌گروه‌های ویژه آمده است عبارت است از ۶۰۰ صفحه در مورد نکاتی که در بالا مورد بحث قرار گرفت، درباره‌ی روابط شمال - جنوب، در مورد قوانین تازه برای اقبانوسها، درباره‌ی اطلاعات نهادی بیسن - المللی، درباره‌ی بازارهای کلانی، روابط دنیای سوسیالیست نه لازم است و نه ممکن است که در اینجا به جزئیات پیشنهادها‌ی ایشان بپردازیم. کافی است یکبار دیگر برنامه‌ی کلی بازیشان را خلاصه کنیم:

یک دنیای سرمایه‌دار زیر سلطه‌ی ملت‌های سرمایه‌دار صنعتی (که خودشان زیر سلطه‌ی منافع مالی ماوراء ملی هستند)، هنگام در یک هجوم هماهنگ علیه انقلاب‌گرایسی جهان سوم از طریق ادغام بازگشت ناپذیر نومستمره‌ها در بازارهای کالا، سرمایه‌گذاری، و مالی سرمایه‌داری؛ همگام در ارائه‌ی یک جبهه‌ی مشترک اقتصادی، سیاسی و نهایتاً نظامی در مقابل دنیای سوسیالیست.

بر خلاف آنچه که بسیاری می‌گویند، کمیسیون سه جانبه یک توطئه‌ی سیاه نیست. (موضوع) بسیار ساده‌تر از این (است). کمیسیون مجمع بین‌المللی بحث و تصمیم‌گیری سرمایه‌ی مالی امپریالیستی در یک عمر بی‌ثبات است. با ارتباط‌هایش با تمام دولت‌های امپریالیستی مهم، تمام بانکها و کمپانیهای ماوراء مهم و تمام مراکز برنامه‌ریزی امپریالیستی مهم، قدرت کمیسیون قابل توجه است - قدرتی هماهنگ که بجای پیمان خون، بر پایه‌ی اشتراک منافع استوار است.

تاکنون سرمایه‌ی ماوراء ملی نسبتاً موفق بوده است،

بکمک کمیسیون سه جانبه در قسمت اول این دهه (دهه‌ی ۷۰) از وضعیتی اسفبار بیرون آمده و چهارچوبی نسبتاً عملی را برای سرمایه‌ی مالی امپریالیستی غرب بازسازی کرده است. اینکه این موفقیت ادامه خواهد یافت یا نه مسأله‌ی دیگری است، زیرا روابط امپریالیستی واقعا ماورا ملی فقط در یک دوره گسترش کلی امکان پذیر هستند، بنا به‌شروطی گریز ناپذیر اقتصاد نسبی یک سقوط کلی، "برنامه" هایی برای اقتصاد جهانی ماوراء ملی کمتر و کمتر عملی خواهند بود. اما برای اینکه برای آینده آماده شویم باید حال را درک کنیم، و کمیسیون سه جانبه یکی از معدود مظاهر متمرکز اهداف و چشم‌انداز امپریالیسم مدرن است.

توضیحات:

۱-۱ رابرت مانینگ، "دنیایی امن برای تجارت"، بررسی اقتصادی خاور دور (۲۰ مارس ۱۹۷۷) صفحه ۲۹

۱-۲ ریچارد فالت، "نمونه‌ای جدید برای مطالعات حقوقی بین‌المللی"، مجله‌ی حقوق بین‌الملل، سال هشتم دوچهارم، شماره ۵ (آوریل ۱۹۷۵)

۱-۳ اهمیت ارتباط آتلانتیک، سرمایه‌ی بین‌المللی، نوامبر ۱۹۷۵

۱-۴ مانینگ، همانجا

۱-۵ بحران همکاری بین‌المللی، گزارشی از گروه ویژه‌ی سه جانبه به هیات اجرائیه کمیسیون سه جانبه، توکیو

۱-۶ ۲۲ اکتبر ۱۹۷۳، گزارشگران فرانسوا دوشسن، کینهاید، موشاکوچی، هنری د. اوشن (نیویورک ۱۹۷۴)، صفحه ۲۴

۱-۷ اصلاح نهادها‌ی بین‌المللی، گزارش از گروه ویژه‌ی سه جانبه، مسئول مطالعه‌ی نهادها‌ی بین‌المللی به کمیسیون سه جانبه، گزارشگران: فرد برگستن، ژرژ برتوفن، کینهاید موشاکوچی. (نیویورک ۱۹۷۶) صفحه ۲

۱-۸ اصلاح نهادها‌ی بین‌المللی، بالا، صفحه ۱۲-۱۶

۱-۹ جهت‌هایی برای بازگشت جهانی در دهه ۱۹۷۰، گزارشی از گروه ویژه‌ی سه جانبه، مسئول مطالعه‌ی تجارت، به هیات اجرائیه کمیسیون سه جانبه، بروکسل، ۲۵-۲۳ ژوئن ۱۹۷۴، گزارشگران: کیدوکودونادی پالیانوسو، فیلیپ ه. ترایز، نوبوهیکو اوشیبا. (نیویورک ۱۹۷۴) صفحه ۳

۱-۱۰ اوپک، جهان سه جانبه و کشورهای در حال توسعه ترتیبات تازه‌ای برای همکاری، ۱۹۸۰-۱۹۷۶، گزارشی از گروه ویژه‌ی سه جانبه، مسئول مطالعه‌ی روابط بین کشورهای در حال توسعه. به هیات اجرائیه کمیسیون سه جانبه، گزارشگران: ریچارد گاردنر، سابورو اوکیتا، بی. ج. اودینگ. (نیویورک ۱۹۷۵)، صفحه ۶

۱-۱۱ اصل مقاله جف فریدن در اینجا به پایان میرسد. نظریات سردبیران مجله‌ی "مانتلی ریویو" راجع به این مقاله در شماره آینده رهائی بجای خواهد رسید.

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

جلوهای از...

لازمی اینکه چنین نباشد و کارگران بتوانند امور مربوط بخود را برنامہ- ریزی کرده و عملی سازند، اینست که نظام سرمایه داری تغییر کند. این نیز فقط با یک انقلاب سوسیالیستی امکانپذیر است. و این آنچیز است که کارگران آگاه و انقلابی میباید در میان تمام کارگران تبلیغ کنند. بطور مشخص نیز در نامه به بنی صدر نشان دادن تناقض عملکرد مدیر کارخانه با اصول قانون اساسی بعنوان یک نکته در صورتی باید مورد استفاده قرار گیرد که در کنار آن به کارگران نیز توضیح داده شود که همین اصول بی- فایده هستند. باید به آنها گفته شود که آزادی احزاب، جمعیتها، انجمنهای سیاسی و غیره که در اصل بیست و ششم ذکر شده با هزار بند

وی، یعنی نمایندهی دولت در کارخانه، دقیقاً در صدد پیاده کردن سیاستهای دولت یعنی دولت سرمایه داران است. بنیید دانست علت اینکه وی "تمام اختیارات را منسوب بخود نموده" است و با "شورای کارکنان هیچگونه همکاری نمیکند" و "دست شورا و کارکنان را... کوتاه کرده است، اینست که در نظام سرمایه داری این مدیر کارخانه است که دارای تمام اختیارات است و بنابراین نباید به کارخانهی سیمان ری محدود شود. دامنهی این اعتراض میباید به کارخانههای دیگر نیز گشاده شده و حداقل شرکتهای وابسته به سازمان، گسترش و توسعهی صنایع ایران را از طریق تماس با شورای این شرکتها در بر گیرد. سلاح کارگران در مبارزه با سرمایه داران، اتحاد و همبستگی آنان است.

دیگر بقدری محدود شده است که آزادی جز کلمه ای در قانون اساسی چیزی باقی نمانده است. باید به آنها توضیح داد که اصل ۱۰۴ که در مورد شوراهاست صرفاً با اصطلاح شوراهای رادر نظر دارد که با جمیع آوزی نمایندگان کارگران و مدیران سیمی در یکی نشان دادن منافع کارگران و سرمایه داران دارد و نه شوراهای کارگری که در برگیرندهی نمایندهی کارگران و مدافع منافع واقعی آنان در مقابل سرمایه داران و دولت سرما- پیداری باشد. باید به آنها توضیح داد که اصل ۱۰۶ حق انحلال و یا حفظ شوراهای کارگری را از خود کارگران سلب کرده است.

در حال حاضر وظیفهی بلافاصله ای که در مقابل کارکنان سیمان ری قرار دارد دفاع از شورای خود و طرح خواست بازگشت افراد اخراج شده است و برای موفقیت در این امر اعتراض

"سازمان اطلاعات"...

و عناصر ضد انقلاب و اخلاکریبا اینها رفتاری نکنند خارج از قانون و حق و عدل و انصاف و از آنجا که این افراد پیروندهای متفاوتی دارند و جرمهای مختلفی دارند فقط دادگاه صلاحیت رسیدگی به پرونده های این اشخاص را دارد." (تاکید زماست)

آری در نزد دولت عناصر ساواکی اشخاصی انقلابی و افکار عمومی و مردمی که بخواهند انتقام خون فرزندان شان را از آنها بگیرند عناصر ضد انقلابی میباشند و این دیگر حاکمی از نهایت بیشرمی آقایان است. در زمانی که هر روز در این مملکت او باشان اجیر شده مردم را به قبیعتریستن و ضعی ضرب و شتم میکنند و هر روز جنایات وحشیانه از طرف آنان انجام میشود و زمانیکه زنانی را بخاطر عمل زنا و وحشیانه بمانند ۱۴۰۰ سال قبل سنگسار میکنند و هیچ قانونی با دادگاهی به این جنایات رسیدگی نمیکند - چرا که از طرف آقایان انجام میشود - آقای طباطبائی و مابقی ارتجاعیون حاکم نگران حال ساواکیها

هستند که نکند مورد بی انصافی قرار بگیرند! و اما اگر آقایان میخواهند ظاهری خیرخواهانه به قضیه بدهند، باید سوال کرد که چگونه است که این خیرخواهی بهنگام بمباران خلق کرد توسط فاشیستها بکار نمیآید؟ چرا این دلسوزی در مورد کارگرانی که بخاطر تقاضای حقوق حقهی خود کلوله باران میشوند ابراز نمیشود؟ و فقط زمانیکه مسئلهی ساواکیها پیش میآید چنین "دلسوزی" و "انسان- دوستی" خود را بروز میدهد. آیا غیر از اینست که گروه اول (کارگران) انقلاب کردند و گروه دوم (ساواکیها) در خدمت ضد انقلاب بودند؟ بنابراین تنها پاسخ منطقی به علت دفاع از ساواکیها اینست که رژیم جمهوری اسلامی در صدد است (همچنانکه چندین بار در اینمورد افشاگریهایی نیز شده است) ساواکیها را برای سرکوب انقلابیون بخدمت بگیرد.



هفته نامه

رهائی

نشریه سازمان وحدت

کمونستی

توضیح

مقالات بی امضاء نشریه رهائی منعکس کننده نظر عمومی سازمان وحدت کمونستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، معهداً میتوانند در پاره ای از جزئیات مطابق نظر همه اعضاء آن نباشند.

مرکز اسناد ملی: "سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی"

یکی از شعارهای اصلی مردم در دوران انقلاب تابودی سازمان جهنمی ساواک که هزاران انقلابی را در اسارت داشت و وحشیانه ترین شکنجه‌ها را بر آنها اعمال میکرد، بود. خلقهای قهرمان ایران بالاخره طی یک قیام شکوهمند این سازمان جهنمی را متلاشی کردند. غاصبین انقلاب و تازه به قدرت رسیدگان بلافاصله با مهار کردن مبارزات قهرآمیز مردم و خلع سلاح آنان سرعت شروع به بازسازی ارگانهای سرکوب رژیم شاه کردند تا بتوانند همین مردمی را که از نظرایشان زیاده انقلابی شده بودند سرکوب کنند. یکی از این ارگانها همان سازمان ساواک بود که بلافاصله از طرف دولت بازگذاشته و مدد در صد با همکاری امپریالیستها مجدداً بازسازی شد منتهی خیلی دست و پا شکسته و پراکنده، زیرا خیلی از کارهای اصلی آن فرار کرده بودند و دولت میخواست از آنچه باقیمانده بود استفاده کند تا بعد برای بازگرداندن بقیه تلاش کند. منتهی اینبار از آنجائی که مردم نفرت عمیقی از ساواک داشتند این سازمان باید تحت عنوان جدیدی احیا میشد و چنین نیز شد. چنانچه آقای طباطبائی اخیراً در یک مصاحبه با روزنامه‌ی انقلاب اسلامی (سه شنبه ۱۵ تیرماه ۵۹) بروشنی این مسئله را بازگو میکند. در پاسخ به سوال خبرنگار روزنامه‌ی مذکور درباره‌ی سازمان اطلاعات و امنیت سابق (ساواک) آقای طباطبائی جواب میدهد:

"این شایعاتی که همین اواخر در مورد ساواک قدرت گرفتند مبنی بر بازسازی ساواک و بازگرداندن ساواکیها به خدمت از اساس دروغ است ولی یک مسئله هست، آن اینکه کشور نیازمند است بیک سازمان اطلاعات و ضد جاسوسی، بهتر بگویم احتیاج داریم بیک سازمان جمع آوری اطلاعات و هماهنگی اطلاعات و ارزیابی اطلاعات و خبرها و

اقدام برای خنثی کردن توطئه‌ها این بحث دیگری است که ضرورت آن از بدو انقلاب محسوس بود هر چند دیروالی اقدامات اولیه‌ی آن زمان حکومت آقای بازرگان آغاز شده و از همان موقع کارش را شروع و هنوز هم ادامه دارد"

(تاکیداز ماست)

و در جای دیگر ایشان ادامه میدهد: "مسئله‌ی دیگر درباره‌ی ساواک تجهیزات و امکانات و پرونده‌های ساواک است. که این قسمت با نام مرکز سازمان اسناد ملی (که تحت نظر نخست وزیر نیست) فعالیت میکند و چنانچه ما نیازمند به کسب اطلاعات از سوای فردی باشیم بمرکز فوق الذکر مراجعه میکنیم و پاسخ دریافت میشود." (تاکید از ماست)

رژیم جمهوری اسلامی از تجهیزات و امکانات و پرونده‌های ساواک استفاده میکند.

و اما تجهیزات و امکانات ساواک چه چیزهایی هستند. آیا بجز زندانها، شکنجه‌گاهها و ابزار آن است و آیا غیر از اینست که پرونده‌های ساواک اکثر

رفقای هوادار! هوطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه‌های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.



با توجه به خفقان سیاسی حاکم بر جامعه چاپ‌رهای درتیراز وسیع ممکن نیست. باین دلیل ضروری است که رفقای هوادار در تکثیر آن بکوشند.

درباره‌ی انقلابیونی است که با رژیم شاه مبارزه میکردند؟

اگر تابحال نیروهای مترقی در این موارد بمردم هشدار میدادند، اینبار یکی از نمایندگان دولت جمهوری اسلامی که ادعای مبارزه با ساواک را نیز دارد خود بروشنی بیان میکند که چگونه برای شناسائی افراد (انقلابیون) از این اسناد و پرونده‌ها استفاده میکنند.

برای روشن شدن این مسئله که آیا بالاخره این مرکز جدید اسناد نیروها و افراد مبارز را دارد و از آنها استفاده میکند یا خیر، بهتر است قسمتی از مصاحبه‌ی مسئول "مرکز اسناد انقلاب اسلامی" با خبرنگار روزنامه‌ی انقلاب اسلامی را بدون هیچگونه تفسیری نقل کنیم. وی در پاسخ اینکه چه کسانی در مرکز "اسناد انقلاب اسلامی" پرونده دارند؟ میگوید:

"در این سازمان سه گروه پرونده دارند

۱- افرادی که در رژیم گذشته در سطوح بالای مملکتی صاحب‌پست و مقام بوده‌اند.

۲- مخالفین رژیم سابق

۳- موافقین رژیم سابق

و در مورد گروه دوم میگوید:

"گروه دوم شامل کلیه‌ی مخالفین

فعال و غیرفعال رژیم سابق است

تقریباً شامل کلیه‌ی دانشجویان

سابق میشود." (روزنامه‌ی انقلاب

اسلامی ۹۵/۴/۱۲)

(تاکید از ماست)

و اما این سؤال برای همه مطرح بوده است که چرا رژیم جمهوری اسلامی اسامی ساواک را منتشر نمیکند تا مردم آنها را بشناسند و آنطور که شایسته است با آنها رفتار کنند. بهتر است این را از زبان خود دولت و مسئول رسیدگی به وضع بنیاد مستضعفین بشنویم:

"یکی اینکه لیست کامل اسامی وجود ندارد دیگر اینکه اگر ما لیست این چند هزار نفر را منتشر کنیم چه تضمینی داریم که افکار عمومی